قرآن و شبهه تاثیرپذیری از فرهنگ اعراب جاهلی

یکی از پرسش‌هایی که درباره وجوه فرهنگ اسلامی مطرح است، پرسش از آبشخورها و خاستگاه‌های این فرهنگ بزرگ است. همه مسلمانان بر اساس تعالیم قرآن (نجم: ۳ و ۴) و سخنان پیامبر، بر این باورند که آنچه در قرآن کریم و سنت معصومان علیهم‌السلام بیان شده، وحی خداست و هیچ منبعی جز مشیت و اراده تشریعی خداوند در آن دخالت ندارد. در سال‌های اخیر پرسش‌ها و نظریه‌های تازه‌ای در باب فهم و تفسیر قرآن و سنت مطرح شده، که باور کهن و ریشه دار اسلامی در باب وحیانی بودن دین را به چالش می‌کشد. برخی از افراد بر اساس نظریه‌های هرمنوتیکی معاصر ادعا می‌کنند که قرآن کریم، کلام پیامبر است و چون هرپیامبر متأثر از فرهنگ زمانه خویش است، پس قرآن کریم هم از فرهنگ زمانه عرب جاهلی تأثیر گرفته است! این نظریه که گاهی با عنوان تاریخمندی قرآن هم از آن یاد می‌شود، معتقد است که احکام قرآن متأثر از فرهنگ زمانه نزول و مختص همان دوران است. این گروه از نظریه پردازان گاهی در نوشته‌ها و بحث‌های خود به عناصری در قرآن کریم اشاره می‌کنند که به زعم آنها شاهدی بر تأثیرپذیری اسلام از فرهنگ زمانه است. یکی از دلائلی که معمولا برای اثبات متأثربودن اسلام، بویژه متن وحیانی قرآن کریم، از فرهنگ زمانه نزول، یعنی فرهنگ جاهلی، مطرح می‌شود این است که قرآن، فرهنگ اعتقادی، اجتماعی، حقوقی و ... اعراب در مقطع ظهور اسلام را امضا یا اصلاح کرده و پذیرفته است و این یعنی بازتاب فرهنگ اعراب در آموزه‌های قرآن! به دیگر سخن، اعراب برای خود دارای اعمال و مناسکی بوده‌اند و قرآن، پاره‌ای از اعمال و عناصر فرهنگی اعراب جاهلی را امضا کرده و یا با اصلاح، آن را پذیرفته است. به عنوان مثال مناسک حج، از مهمترین مناسک عرب جاهلی است و در زمان جاهلیت با برجستگی خاصی، در میان اعراب مرسوم بوده و قرآن آن را همراه با اصلاح برخی از آداب و اعمال پذیرفته است. نیز احکامی مانند ایلاء، ظهار، لعان و ... که همگی از آداب و رسوم اعراب در پیش از بعثت پیامبر اسلام به شمار می‌رود. در نوشتار حاضر به بررسی و نقد این نظریه خواهیم پرداخت.

***

اسلام؛ نسخه کامل و نهایی دین الهی

قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است که حامل پیام جامع نهایی خداوند برای انسان‌هاست. قرآن (و به تبع آن سنت صحیح پیامبر که در حقیقت مفسر قرآن به شمار می‌رود) علاوه بر نوآوری‌هایی که در مسائل گوناگون اعتقادی، اخلاقی و علمی، متناسب با نیاز مخاطبانش، دارد همه آموزه‌های راستین و قوانین جهان شمول و فطری کتاب‌های پیامبران پیشین را نیز مورد تأیید قرار داده و به تعبیر خود قرآن کریم، بر کتاب‌های پیامبران گذشته مهیمن و نگاهبان است. (مائده: ۴۸)

اساسا مهمترین رسالت پیامبر اکرم(ص) زدودن زنگارها و پیرایه‌های خرافه و تحریف از دامان آموزه‌های پیامبران پیشین بوده است. ارجاعات مکرر و گوناگونی که در خود قرآن کریم به تورات و انجیل وجود دارد، گویای این است که پیامبر در صدد ارائه آموزه‌ها و احکامی کاملا نو و بدیع و متفاوت با پیامبران پیش از خود، به گونه‌ای که از اساس برای مخاطبانش تازگی داشته باشد، نبوده است. پیامبری پیامبر اسلام در امتداد و نیز نقطه پایانی زنجیره پیامبران الهی است.

*** خداوند، با عنایت به تمامی جوانب و خاستگاه‌های طبیعی تمایلات و انگیزه‌های انسان، احکام و قوانین خانواده را با هدف تنظیم روابط اعضای آن و سامان دادن به تکالیف مرد و زن در برابر یکدیگر، با هدف پویایی و بالندگی سازمان خانواده، وضع کرده و نقش‌ها و تکالیف و حقوقی را متناسب با ویژگی‌های فطری هریک از زن و مرد، مقرر کرده است.**

مطالعه و تفسیر قرآن کریم و سنت پیامبر با این پیش‌فرض، کار فهم آن را آسانتر می‌کند. پیامبر اسلام هرگز نیامده بود تا ادیان پیش از خود را یکسره نسخ کرده و آنها را یکسره باطل معرفی کند. او آمده بود تا درست را از نادرست و اصیل را از تقلبی بازشناساند و مردمی که در اثر گذشت روزگار و دخل و تصرف‌های بی‌شمار کاهنان یهودی و عالمان دنیاپرست مسیحی در تعالیم انبیا، از معالم دینی الهی به دور افتاده بودند، به آموزه‌های ناب الهی هدایت کند. از این رو اسلام به عنوان نسخه کامل، جامع و نهایی دین الهی، مجوز ماندن و توقف در اعتقاد و عمل به سنت‌های پیشین را باطل کرد؛ نه آنکه مهر باطلی بر همه آموزه‌های انبیای پیشین و فرهنگ‌های عقل‌پسند متداول در عصر خویش باشد! از این رو توصیف و تبیین سرچشمه‌های ناب فرهنگ اسلامی بحثی است که در خود قرآن کریم هم به آن توجه شده است. در برخی از آیات قرآن با صراحت عنوان شده است که آنچه به پیامبر اسلام وحی شده همان است که به پیامبران پیش از او، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی وحی شده بود (شوری: ۱۳) و پیامبر اسلام و پیروانش موظفند تا از آیین یکتاپرستی ابراهیم (ع) پیروی کنند. (نحل: ۱۲۳) قرآن کریم به صراحت تورات و انجیل را کتاب‌های آسمانی و وحی الهی می‌خواند (مائده: ۴۴ -۴۷) و اهل کتاب را به برپاداشتن آموزه‌های آن دو کتاب فرا می‌خواند (مائده: ۶۸) و قرآن را کامل‌کننده و پیرایشگر تحریفاتی معرفی می‌کند که در اثر گذر زمان و دستبرد عالمان دنیاپرست در تفسیر و تبیین آیات کتاب‌های پیامبران پیشین پدید آمده بود. اساسا اهل کتاب بر پایه آموزه‌ها و احکام کتاب‌های خودشان، موظف بودند به پیامبری پیامبر اسلام ایمان آورده و تعالیم او را بپذیرند. (صف: ۶) از این رو اگر احکام تشریعی اسلام هم در برخی از موضوعات همانند احکام تشریعی دین موسی (ع) است، جای هیچ‌گونه شگفتی نیست؛ زیرا سرچشمه هردو کتاب یکی است و آن علم خداوند و ربوبیت تشریعی الهی است.

عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ عرب جاهلی

هنگامی که پیامبر اسلام به رسالت مبعوث شد و آیات قرآن بتدریج نازل می‌گشت، در منطقه جزیرةالعرب، آیین‌های بسیاری وجود داشت که هرکدام از آنها در میان عرب جاهلی، پیروانی را به خود اختصاص داده و تا اندازه‌ای بر فرهنگ مردمان آن سرزمین تأثیرگذار بود. از جمله این ادیان، می‌توان به دین حنیف ابراهیم (ع) (حنفاء)، دین یهود، آیین مسیحیت، آیین زرتشت، صابئین، مجوسیان، مزدکیان، مانویان و ... اشاره کرد. برخی از این آیین‌ها، الهی و صاحب کتاب و شریعت بودند و آموزه‌های نخستین آنها ریشه در وحی خداوند داشت؛ ولی پاره‌ای از این آموزه‌ها، بر اثر گذشت زمان و سلطه فرمانروایان ستمگر و تصرف‌های علمای سودجو و زراندوز، دستخوش تحریفات زیادی شده بود. این تحریف‌ها با گذر زمان، بر پیروان آن ادیان پوشیده می‌ماند و به عنوان سنت دینی و قوانین الهی، مورد اعتقاد و عمل قرار می‌گرفت. شدت و گستردگی تحریف‌ها در همه موارد یکسان نبود؛ بلکه گاهی اصل آموزه یا قانون متروک می‌شد، گاهی با اعمال تغییرات و وارد شدن خرافه‌هایی، تغییر شکل می‌داد و پاره‌ای از اعمال و عقاید نیز دست نخورده باقی مانده بود. مثلا در دین حنیف (ابراهیمی) که بیشتر در میان اعراب مشرک رواج داشت، احکامی مانند حج، طهارت، ختنه، اعتقاد به وحدانیت الله و ... با کمترین تحریف وجود داشت.

فرهنگ عرب جاهلی در روزگار نزول قرآن، فرهنگی آمیخته از حقیقت و خرافه، سنت اصیل و بدعت و در یک کلام، درست و نادرست بود. چنین نبود که همه اعتقادات، ارزش‌ها و رفتارهای آنها یکسره باطل و خرافه و ناشی از جهالت باشد. اساسا عرب جاهلی، عربی دارای فرهنگ بود؛ منتها فرهنگی آمیخته از آموزه‌های صحیح و ناصحیح. دین اسلام با پذیرش و تأیید آموزه‌های درست و ریشه‌دار و پیراستن آنها از بدعت‌ها و خرافه‌ها و طرد باورها، ارزش‌ها و رفتارهای جعلی و فاقد منشأ عقلانی یا وحیانی، در حقیقت بر فرهنگ زمانه خود تأثیری شگرف نهاد و آن را به فرهنگی متعالی و ارزشمند، دگرگون کرد. اسلام هرگز از فرهنگ زمانه متأثر نشد؛ بلکه آن را متأثر و متحول کرد. این پیش فرض که اگر قرآن وحی خالص و ناب الهی است، نباید هیچکدام از عناصر فرهنگی و فکری زمانه خود را مورد تأیید قرار دهد، سخنی به غایت ناصواب است. مگر می‌توان جامعه انسانی را، هرچند در مقطع زمانی خاص یا قطعه مکانی ویژه، چنان تصور کرد که همه عناصر فرهنگی عمومی آن، فاقد مبنا و ریشه صحیح باشد! اگر چنین فرضی وجود بیرونی داشته باشد، به معنای مسخ انسانیت آنها به تمامی است و چنین قومی هیچ‌گونه صلاحیت برای دعوت و نبوت نخواهند داشت. اساسا انبیا می‌آمدند و با تکیه بر عقلانیت انسان‌ها و بهره جستن از عناصر مفید و صحیح فرهنگی قوم خود، آنها را به زدودن کژی‌ها و انحراف‌ها دعوت می‌کردند. در این مجال فرصت آن نیست که به همه این عناصر و مؤلفه‌ها، به صورت مبسوط بپردازیم و آنها را با نگاه انتقادی و جامع، مورد ارزیابی قرار دهیم. بنابر این به صورت اختصار، به اهم عناصر فرهنگی و فکری درست و ریشه‌داری که در فرهنگ زمانه نزول قرآن در میان اعراب جزیرةالعرب و پیروان دیگر ادیان زنده آن روزگار، وجود داشت و اسلام با تغییرات و پیرایش‌های کم یا زیاد، آنها را مورد پذیرش و مبنای عمل قرار داد، اشاره می‌کنیم:

۱. برخی از عناصر فرهنگ‌ساز ساکنان جزیرةالعرب در هنگام نزول قرآن، آموزه‌هایی بود که از ادیان پیامبران بزرگی چون ابراهیم، موسی و عیسی ـ علیهم السلام ـ باقی مانده بود. (شوری: ۱۳) هرچند بخش عمده‌ای از این آموزه‌ها و احکام شرعی، در طول زمان، دستخوش تحریف و تغییر شده و صورت‌های دیگری پیدا کرده بود. دین اسلام با زدودن پیرایه‌ها و پیراستن خرافه‌ها، اصل حقیقی و آسمانی آموزه‌های پیامبران گذشته را تأیید و بر آن تأکید کرد. به عنوان مثال می‌توانیم به مراسم عبادی ـ اجتماعی حج اشاره کنیم. مراسم عبادی حج از روزگار آدم ـ ع ـ در میان موحدان شناخته شده بود و حضرت ابراهیم ـ ع ـ به امر خداوند آن را تجدید حیات کرد. پس ازحضرت ابراهیم مناسک توحیدی حج، بتدریج با خرافه‌ها و بدعت‌های فراوان مشرکانه آمیخته شد؛ به گونه‌ای که از آن، تنها صورتی مسخ شده در میان اعراب بر جای مانده بود. دین اسلام اصل آموزه حج را، به عنوان مجموعه‌ای از مناسک عبادی و اجتماعی، مورد تأیید قرار داد ولی آن را از خرافه‌ها و بدعت‌ها پیراسته کرده و چهره ناب توحیدی آن را آشکار نمود.

۲. عنصر دیگری که در فرهنگ عرب جاهلی نمود چشمگیری داشت، تقدیر و تکریم برخی صفات ارزشمند انسانی مانند سخاوت، شجاعت، غیرت، وفاداری ... است. این فضائل اخلاقی، ریشه در عقل عملی و وجدان اخلاقی همه انسان‌ها دارد و شهود اخلاقی همه آدمیان به زیبایی و ارزشمندی چنین صفاتی گواهی می‌دهد. آری! ممکن است چنین صفات زیبایی، گاه در خدمت اهداف غلط و بی‌ارزشی قرار گیرد و استفاده‌های نادرستی از آن بشود، امّا هیچکس ارزشمندی و قداست آن را انکار نمی‌کند. دین اسلام با تکریم، تأیید و ترویج چنین خصلت‌های ارجمندی (در گفتار و رفتار پیشوایان دین) انسان‌ها را به پروریدن آن خصلت‌ها در شخصیت و رفتارشان ترغیب کرده و کوشید تا آنان را با آموزش‌ها و راهنمایی‌های لازم چنان تربیت کند که اینگونه خصلت‌های اخلاقی نیک را در مسیر انگیزه‌های صحیح و اهداف متعالی نوعدوستانه قرار دهند.

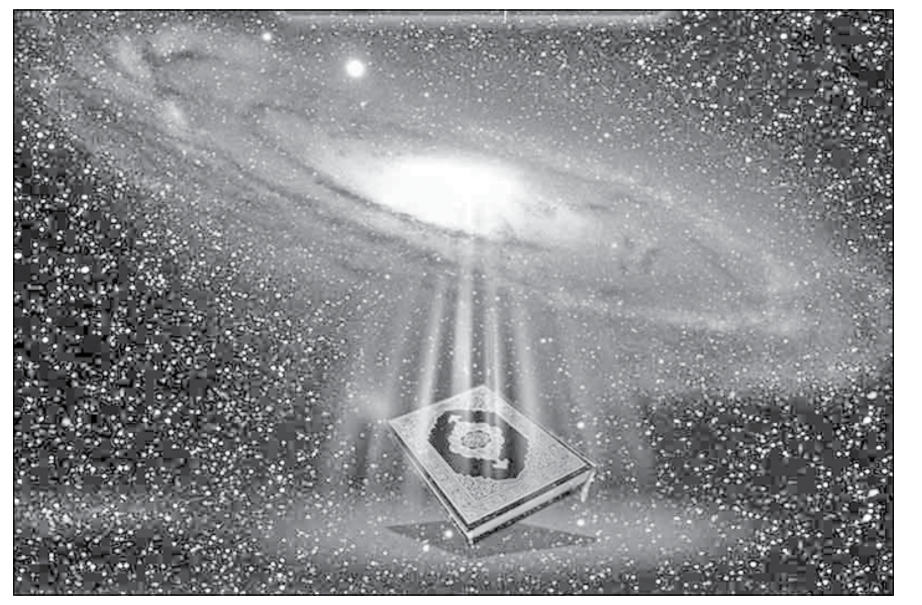

***اسلام به عنوان نسخه کامل، جامع و نهایی دین الهی، مجوز ماندن و توقف در اعتقاد و عمل به سنت‌های پیشین را باطل کرد؛ نه آنکه مهر باطلی بر همه آموزه‌های انبیای پیشین و فرهنگ‌های عقل‌پسند متداول در عصر خویش باشد!**

۳. عنصر سوم، گرایش‌های فطری انسانی است که نمود آن در رفتارهای انسان‌ها مشهود است. انسان در سرشت خود گرایش‌های درونی مثبت و ارزنده متنوعی دارد. فطرت انسان، یکی از منابع مهم فرهنگ ساز در زندگی بشر بوده است و فرهنگ اعراب جاهلی هم از این مسئله مستثنا نبود. البته ممکن است گرایشی فطری، در مرحله تحقق عینی و تبدیل شدن به الگوی رفتاری مردم صورت‌های درست یا نادرستی به خود بگیرد.

به عنوان مثال گرایش به پرستش و خضوع و سجده کردن برای خدا، از گرایش‌های برجسته فطری است. (روم: ۳۰) فطرت است که انسان را وادار به عبودیت می‌کند و او را به طرف مبدأ قدرت و کمال مطلق سوق می‌دهد. آیین پرستش بت‌ها و اربابان در فرهنگ اعراب، تحقق مسخ شده همان گرایش فطری الهی به دین و پرستش خداوند است. قرآن همانند دیگر عناصر و آداب فرهنگی، که ریشه در فطرت اصیل انسان دارد، اصل عبادت و خضوع در برابر خداوند را پذیرفت و آن را از شکل پرستش بت‌ها و واسطه قراردادن آنها میان انسان و خدا، به صورتی از توحید ناب و پرستش خالص الله ارتقاء داد.

۴. بعضی از عناصر فرهنگی و الگوهای رفتار اجتماعی، ناشی از اقتضائات طبیعت انسان و جریان‌یافتن خصوصیات انسانی در رفتار فردی و اجتماعی است. مثلا فرهنگ مردسالاری در نظام خانواده و اجتماع، ریشه در همین مختصات طبیعی و روان‌شناختی زن و مرد دارد. زنان در طول تاریخ همواره به سبب، ضعف ایمان و اخلاق برخی از مردان و مناسبات ظالمانه برخی از جوامع، مورد ظلم و بی‌عدالتی بوده‌اند. اما این مسئله، معلول الگوی مردسالارانه در نظام خانواده نیست؛ بلکه ریشه در فاصله گرفتن از تربیت صحیح اخلاقی و عقلانی دارد. شکی نیست که الگوی رایج در نظام خانواده در میان اعراب جاهلی، الگوی مردسالارانه بود و مرد به عنوان رئیس‌خانواده از حقوق و اختیارات فراوانی برخوردار بود. اما متأسفانه مردسالاری غلیظ آنها، نه با هدف مدیریت صحیح مسائل و نیازمندی‌های خانواده، بلکه بر ستم و به رسمیت‌نشناختن حقوق و نیازمندی‌های زنان مبتنی بود. اسلام با پذیرش اصل مدیریت مردان در نظام خانواده، (نساء: ۳۴) که طبیعت مرد و زن اقتضای آن را دارد و تعیین حقوق مساوی (و نه مشابه) برای زنان و مردان و توصیه‌های مؤکد به رعایت تقوا و اخلاق و رفتار نیک با زنان و فرزندان، هم به طبیعت مردان احترام گذاشت و هم زنان را مورد حمایت و زیر چتر یاری مردان قرار داد. در چنین مواردی نمی‌توان مدعی شد که اسلام، همان فرهنگ اعراب جاهلی را در احکام و قوانین خود در موضوع خانواده، بازتاب داده و از فرهنگ زمانه خود متأثر شده است، بلکه باید گفت که اسلام در این گونه موارد بر اساس طبیعت و اقتضائات روان‌شناختی انسان‌ها حکم کرده و مناسبات طبیعی را در قالب حقوق و تکالیف فقهی و اخلاقی به رسمیت شناخته است. جنس مرد، نوعا دارای ویژگی‌هایی، مانند: قدرت، خشونت، شجاعت، غیرت، عمل عقلانی و ... است، ویژگی‌هایی که جنس زن بهره کمتری از آن دارد؛ همچنانکه در جنس زن، نوعا ویژگی‌هایی مانند: ظرافت، نظافت، عاطفه سرشار، زیبایی و زیباشناسی، مهربانی و ... ، (مرتضی منطقی، زن شرقی و مرد غربی) وجود دارد که در چنین صفاتی، مردان بهره کمتری نسبت به زنان دارند. خداوند، با عنایت به تمامی جوانب و خاستگاه‌های طبیعی تمایلات و انگیزه‌های انسان، احکام و قوانین خانواده را با هدف تنظیم روابط اعضای آن و سامان دادن به تکالیف مرد و زن در برابر یکدیگر، با هدف پویایی و بالندگی سازمان خانواده، وضع کرده و نقش‌ها و تکالیف و حقوقی را متناسب با ویژگی‌های فطری هریک از زن و مرد، مقرر کرده است. اگر الگوی خاصی از نقش‌های اجتماعی، در قرآن برای زنان یا مردان وضع شده و همان قوانین و الگوها را اعراب جاهلی نیز به مقتضای طبیعتشان مورد عمل قرار می داده‌اند (مانند: مدیریت مرد بر خانواده)، احکام قرآن متأثر از فرهنگ مخاطبان نیست؛ بلکه تأکیدی بر آن است. در این گونه موارد اگر قرآن برخلاف طبیعت انسان‌ها حکم می کرد، باید اشکال می شد که چرا اسلام در چنین مواردی طبیعت انسان‌ها را مورد غفلت قرار داده و بر خلاف طبیعت انسانی حکم کرده است؟!

۵. پاره‌ای از ساختارها و سازوکارهایی که در ارتباطات و تعاملات مردم جریان دارد، ریشه در رویکرد عقلایی آنها برای تنظیم روابط اجتماعی و قرار دادن مسائل گوناگون در چارچوب‌های تسهیل‌کننده و نظم دهنده است و ربطی به جامعه یا فرهنگ خاصی ندارد. مثلا در همه جوامع، قوانین و چارچوب‌هایی برای خرید و فروش، اجاره، ازدواج، ... وجود دارد که کم و بیش با جوامع دیگر شباهت دارد و این شباهت به علت این است که چنین قوانین و سازوکارهایی، ناشی از عقلانیت معاش انسان‌هاست. در زمان نزول قرآن، در جزیرةالعرب هم مثل همه کشورها و جوامع موجود آن زمان، چارچوب‌ها، سازوکارها و قوانینی وجود داشت که به تعاملات مردم نظم می‌بخشید و آن را سامان می‌داد. اسلام که دین فطرت است، با پذیرش چارچوب‌های عقلایی و مطلوب (مثلا بیع، ...) و طرد چارچوب‌های غیرعقلایی (برخی از انواع بیع و ازدواج) یا مغایر با اخلاق و مصالح انسانی (مثل معاملات ربایی)، در حقیقت بر عقل انسان‌ها مهر تأیید زد و برای پیروان خود همان شیوه معمول عقلا را برگزید.

حدود خداوند

به طور کلی می‌توان گفت: فرهنگ‌ها، آداب و رسوم و قراردادهایی که با اصول کلی دین اسلام مطابقت داشته باشند و موجبات دوری از خداوند و ارزش‌های الهی را فراهم نکنند، مورد تأیید اسلام است. برای مثال می‌توان به جشن عید نوروز که در ایران و برخی کشورهای خاورمیانه، در اوایل بهار برگزار می‌شود، اشاره کرد. این مراسم ملی، به این علت که هیچ منافاتی با آموزه‌های شرع و عقل ندارد و حتی فرهنگ «صله رحم» را نهادینه می‌کند، مورد تأیید اسلام قرار گرفته است. بنابراین، معنا ندارد که اسلام با تمام فرهنگ های قومی، حتی عادات مثبت آنها، مبارزه کند. قرآن کریم از روی حکمت و آگاهی با فرهنگ‌ها برخورد کرده و عناصر فرهنگی مثبت و سازنده را پذیرفته و عناصر غیرعقلانی یا غیراخلاقی و مغایر با احکام الهی را طرد کرده است.

جالب است توجه کنیم که قرآن پس از تأیید و بیان برخی از همین احکام، که به عنوان دلیلی بر متأثربودن قرآن از فرهنگ زمانه مورد استدلال این نظریه پردازان قرار گرفته، می‌فرماید: (تلک حدود الله) یعنی این احکام ،حدود الهی است و مومنان باید این حدود را پاس دارند. آیا گویندگان چنین نظریه‌ای می‌توانند بگویند اراده خداوند، متأثر از فرهنگ جاهلی است که آن را حدود خدا می‌داند؟ بی‌تردید اراده تشریعی خداوند مبتنی بر طبیعت، فطرت و حقایق موجود در جهان و انسان است؛ نه متأثر از اراده‌های انسانی!

اسلام و اصل تدریج و تغییر

پیامبر اسلام و دیگر پیامبران گذشته زمانی که با فرهنگ‌های خرافی اقوام خویش رو برو می‌شدند، با دیده منفی و با شدّت با آنها مقابله می‌کردند و هیچکدام از آداب منفی آنها را نمی‌پذیرفتند. در بعضی مواقع، فرهنگ جاهلی اعراب چنان در میان مردم ریشه دوانیده بود که پیامبر (ص) را در مقابل آنها (از نظر واکنش سریع و فوری) با مشکل رو برو می‌کرد؛ از این رو برای زدودن آن عادات و رسوم، به دفع تدریجی و فرهنگ سازی متوسل می شد. مثلا شراب خواری، قمار بازی، برده‌داری و برخی از انواع تعامل همسران (ایلاء، ظهار، لعان، ...) رفتارهای رایج و ریشه‌داری در

*** پیامبر اسلام(ص) و دیگر پیامبران گذشته زمانی که با فرهنگ‌های خرافی اقوام خویش روبرو می شدند، با دیده منفی و با شدّت با آنها مقابله می کردند و هیچ‌کدام از آداب منفی آنها را نمی‌پذیرفتند. در بعضی مواقع، فرهنگ جاهلی اعراب چنان در میان مردم ریشه دوانیده بود که پیامبر (ص) را در مقابل آنها با مشکل رو برو می‌کرد؛ از این رو برای زدودن آن عادات و رسوم، به دفع تدریجی و فرهنگ سازی متوسل می‌شد.**

میان اعراب بود و برچیدن یکباره این مناسبات رفتاری بدون رعایت قواعد روانشناختی و جامعه شناختی تجویزی، حرکتی ناکام و محکوم به شکست می‌نمود. قرآن کریم و با رعایت اصل تدریج و تغییر در نگرش‌های جامعه و ایجاد موانع و محدودیت‌های منطقی، با این فرهنگ‌های رفتاری نادرست و آسیب زا مقابله کرد و در نهایت برخی را برای همیشه تحریم مطلق کرد و برخی را عملا از گردونه مناسبات پیروان خود بیرون انداخت. اگر اسلام بر اساس جبر جامعه شناختی و روانشناختی، چنانکه معتقدان به نظریه تاریخمندی قرآن به آن باور دارند، از فرهنگ زمانه خویش متأثر شده بود، یقینا می‌بایست بر رفتارهایی چون زنده به گور کردن دختران، تحقیر جنس زن، شرک و بت‌پرستی، شرابخواری، ربا، و ... صحه می‌گذاشت و آن را به عنوان اعتقادات و احکام جاری در میان اعراب شبه‌جزیره عربستان به رسمیت می‌شناخت!

* مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم

جریان‌شناسی نفاق در زمان پیامبر(ص) و امام علی(ع)

*سید محمد سعید مدنی

یکی از مظلومیت‌های اسلام ناب این است که در طول تاریخ اشخاص، جریان‌ها و حتی حکومت‌هایی از نام اسلام برای رسیدن به اهداف غیراسلامی و دنیایی خود بهره برده‌اند، اما در مقام عمل آنچه که به مردم و جامعه ارائه داده‌اند مغایرت کامل با آموزه‌های اسلامی داشته است. نوشتار حاضر گوشه‌ای از جریان‌شناسی نفاق در زمان پیامبر گرامی‌اسلام(ص) و امام علی(ع) را نشان می‌دهد که چگونه با نقاب مسلمانی، چهره واقعی کفر، کینه و دشمنی عمیق خود را نسبت به اسلام ناب پنهان می‌کردند.

***

نقاب مسلمانی بر چهره نفاق

جریان ضددین و مخالفت اسلام و علیه انقلاب پیامبر(ص) در اواخر عمر ایشان، تقریبا از جنگ خندق به این سو و پس از رحلت آن حضرت، به دشمنی خودش علیه اسلام ادامه داد منتها به آخرین حربه‌ای که در این راه مانده بود، دست زد که همانا زدن نقاب مسلمانی بر چهره بود و پنهان کردن کفر و کینه و دشمنی عمیقی که نسبت به اسلام، دین و انقلاب پیامبر(ص) داشتند. اینها در اواخر عمر حضرت محمد(ص) و پس از رحلت ایشان به اسم دفاع از دین، حراست از اسلام و با زدن نقاب انقلابی به چهره، همچنان و کماکان به دنبال هدف قدیم خودشان بودند که محو کردن اسلام و نام پیامبر و احیای حکومت اشرافیت و زنده کردن فرهنگ جاهلی بود. به همین علت اینها اسلام ظاهری آوردند. لذا با همین حربه، خیلی‌ها باور کرده بودند که اینها مسلمانند و حرفشان حرف دین است و ظاهری که رعایت می‌کنند، حقیقی است اما آدمهای با بصیرت و با معرفت و کسانی که عمق ماجرا را می‌خواندند- که سرآمد همه اینها، حضرت مولی‌الموحدین علی(ع) و سپس شاگردان و اصحاب و یاران نامدار ایشان و پیامبر(ص) بودند - این جریان را می‌شناختند و می‌دانستند که آنها دروغ می‌گویند.

ماجرای سقیفه و تشدید جریان نفاق

پس از رحلت رسول خدا و به خصوص در ماجرای سقیفه بنی ساعده اتفاقاتی رخ داد که به اینها جرأت و جسارت و فرصتی را داد تا خواسته‌ها و اهدافشان را با شهامت بیشتری دنبال کنند زیرا ماجرای سقیفه، این پیام بزرگ را برای اینها داشت که: می‌شود برخلاف آنچه که پیغمبر گفته و وصیت نموده، عمل کرد! حضرت علی(ع) این جریان را خوب می‌شناخت و می‌دانست که هدف نهایی و پایانی اینها چیست و بارها هم درباره ایشان هشدار داده بود. اینها در دوران عثمان، خلیفه سوم، زور و قدرت بیشتری گرفتند و پس از قتل عثمان و در زمان حکومت حضرت علی(ع) به شکل خیلی گستاخانه و طلبکارانه وارد معرکه شدند به ویژه اینکه پایگاهشان در سرزمین شام بود، سرزمین تازه مسلمان شده‌ای که اصلا اسلامش را از اینها یاد گرفته بود. مردم شام تحت قلمرو اروپا و روم آن زمان تازه مسلمان شده بودند. یزیدبن ابی‌سفیان - برادر بزرگتر معاویه، نه آن یزید ملعون معروف - اول حکومت شام را برعهده داشت و پس از مرگ او، عمربن خطاب، معاویه را به عنوان جانشین وی و والی آن منطقه حساس انتخاب کرد. مردم شام، اسلام خود را از طریق معاویه و این‌گونه افراد آموخته بودند؛ نه پیغمبر را دیده بودند و نه علی بن ابی طالب را می‌شناختند. به این ترتیب، مردم شام، اسلام را در سیمای معاویه و افراد وابسته به او می‌دیدند. در منطقه حجاز و عراق هم متاسفانه عده‌ای فریب ظاهر این افراد را خوردند و اسلام آنها را اسلام واقعی می‌دانستند هر چند که چهره‌های با بصیرت و متعمق در اسلام، این افراد را می‌شناختند و نیات پنهان آنان را نیز می‌دانستند. دیدیم وقتی که حضرت علی(ع) به حکومت می‌رسد، آنها می‌کوشند تا هدف کهنه خودشان را پوشش بدهند زیرا می‌بینند که با آمدن علی بن ابی طالب(ع) بر سر کار، هیچ بعید نیست که اتفاقات دوره پیامبر اکرم(ص) تکرار بشود و اسلام به شکل راستین و تمام قد به میدان بیاید.

مقابله با اسلام ناب با نقاب مسلمانی

جریان نفاق از این می‌ترسیدند که علی مرتضی اسلام ناب محمدی را

جریان ضد حکومت علی بن ابی‌طالب(ع)، ریشه در جریانی دارد که نقاب مسلمانی بر چهره دارد اما همچنان بر ضد انقلاب و اسلام و مخالف شدید تحول اجتماعی در سطح جامعه است و می‌خواهد جامعه را به اشرافیت دوران جاهلیت بر گرداند.

احیاء کند و زحماتی که پس از رحلت پیامبر تا آن زمان کشیده شده بود تا به زمان گذشته باز گردند- به ویژه در زمان حکومت خلیفه سوم- بر باد برود و بنا به گفته ابوسفیان، بزرگ بنی‌امیه، گوی چوگان حکومت به طور کامل از دست بنی‌امیه خارج بشود! به همین خاطر تمام تلاش و زورشان را در زمان حکومت حضرت علی(ع) می‌گذارندتا شرایط، آن‌گونه نشود که علی می‌خواهد: یک حکومت مصلح، عادلانه، روبه جلو و مترقی و ضدجاهلیت، ظلم و اشرافیت فاسد. آن جریان ضد حکومت علی بن ابی‌طالب(ع)، ریشه در این جریان دارد، جریانی که نقاب مسلمانی بر چهره دارد اما همچنان بر ضد انقلاب و اسلام و

جریان نفاق به رهبری افرادی مثل اشعث بن قیس با کمک و یاری مزدوران بی‌جیره و مواجب و احمقی مثل خوارج مانع از این می‌شدند که مردم به حرفهای حضرت علی(ع) - که می‌شنیدند و می‌دانستند که او راست می‌گوید- عمل کنند. این افراد و جریان نفاق، جریانی وابسته به جریان کفر بودند و با یکدیگر به شکلی هماهنگ و از راه دور، کارکرد مشترکی علیه حکومت عدالتخواهانه و اصلاح‌طلبانه امیرالمومنین علی(ع) داشتند.

مخالف شدید تحول اجتماعی در سطح جامعه است و می‌خواهد جامعه را به اشرافیت دوران جاهلیت برگرداند. حضرت علی(ع) بارها درباره این افراد هشدار می‌دهد. حتی در پاسخ نامه ای که عقیل بن ابی طالب، برادر حضرت علی(ع)، برای دلداری آن حضرت می‌نویسد - زیرا در آن زمان حملات تروریستی را برای ایجاد ناامنی در حوزه حکومت حضرت علی(ع)، ایجاد کرده بودند- امام علی(ع) می‌فرماید: همانا عرب، امروز برای جنگ با برادرت هم‌پیمان شده‌اند چنانکه قبلا نیز برای نبرد با پیامبر(ص) هم‌پیمان شده بودند. آنان که به انکار حق برادرت پرداخته و برتری او را نادیده گرفته‌اند، به دشمنی با او مبادرت ورزیده‌اند و از کوشش‌های وی در سخت‌ترین لحظات عصر رسالت چشم پوشیده‌اند، سرانجام سپاه احزاب را به سوی او به حرکت درآوردند. خود حضرت علی(ع) علنا اعلام می‌کند که اینها مسلمان نشدند و این نقابی که به چهره زدند، دروغین است و جز روبند، چیزی نیست و در پشت آن، همچنان کفر پنهان است. هدف آنها همان جنگی است که با پیامبر(ص) داشتند و با من هم دارند. متاسفانه این تلاشها و هشدارها، آن تاثیری را که باید در بیداری مردم داشته باشد، نداشت و مردم همچنان گول ظاهر این افراد را می‌خوردند و اگر هم قرار بود اتفاقی بیفتد، جریان نفاق به رهبری افرادی مثل اشعث بن قیس با کمک و یاری مزدوران بی‌جیره و مواجب و احمقی مثل خوارج مانع از این می‌شدند که مردم به حرفهای حضرت علی(ع) - که می‌شنیدند و می‌دانستند که او راست می‌گوید- عمل کنند. این افراد و جریان نفاق، جریانی وابسته به جریان کفر بودند و با یکدیگر به شکلی هماهنگ و از راه دور، کارکرد مشترکی علیه حکومت عدالتخواهانه و اصلاح‌طلبانه امیرالمومنین علی(ع) داشتند.

هشدار امام علی(ع) و پراکندگی جبهه حق

امام علی(ع) در خطبه ۲۵ نهج‌البلاغه وقتی خبر می‌رسد یک فرد جنایتکار و خونخوار همچون بسربن ابی ارطاه حمله کرده و مردم را در منطقه حجاز و یمن به خاک و خون کشیده، درباره آینده هشدار می‌دهد که ای مردم اگر الان نجنبید، اینها بر گرده‌های شما سوار خواهند شد و بر شما مسلط می‌شوند و برتری می‌یابند! سوگند به خدا که من گمان می‌کنم به همین زودی ایشان بر شما مسلط شوند و بر شما فرمان برانند زیرا آنان در باطن خویش با هم، وحدت و یگانگی دارند ولی شما در راه حق خود با یکدیگر اختلاف دارید.

باید زمان بیشتری می‌گذشت تا چهره واقعی این مسلمان نمایان برملا شود و مردم علی‌رغم روشنگری‌هایی که حضرت علی(ع) درباره نیات واقعی این گروه و شناساندن چهره‌های حقیقی آنان انجام داده بود، فرصت زیادی از دست دادند. در این ماجرا، مردم تاوان سنگینی را پرداختند و ناگهان چشم‌شان را باز کردند و دیدند چهره فاسدی همچون یزیدبن معاویه وارث حکومت رسول‌الله(ص) و امیرمومنان علی(ع) شده است! این جریان فاسد تا زمان معاویه این‌گونه می‌دید و می‌فهمید و به تبع آن سعی می‌نمود برای حکومت کردن بر مردم و برای احیای قدرت و فرهنگ دوران جاهلیت و تحقق هدف قدیمی خودشان که محو کردن تدریجی اسلام و نام پیامبر اعظم بود، جز پناه بردن به اسلام - البته نه اسلام راستین و حقیقی بلکه ظاهر اسلام- و مدعی چهره‌های راستین اسلام شدن و سد راه حکومت عدالتخواهانه علی(ع) شدن، راه دیگری ندارد!

آنان در جنگ مستقیم و رودررو ناموفق بودند، بنابراین نقاب اسلام به چهره زدند و یک شبه مسلمان و انقلابی شدند و برای اسلام سینه چاک دادند. خیلی از مردم هم این مسائل را نمی‌دانستند و معاویه از غفلت آنها سوءاستفاده و عوامفریبی می‌نمود و با کمک عوامل جاهلی همچون خوارج متحجر- که امروز دنباله‌های جاهلیت آنان را در گروه‌هایی نظیر القاعده و جندالله می‌بینیم- و نیز با همکاری منافقین به قدرت رسید و از طریق قدرت، اشرافیت جاهلی خودش را احیاء کرد.

خطبه معاویه و کنار زدن نقاب اسلامی

معاویه پس از کسب قدرت در یک سخنرانی عمومی به شکلی صریح و علنی اعلام می‌کند که ما به دنبال قدرت بودیم نه به دنبال اسلام؛ هر چند که بهانه ما اسلام بود و سنگ اسلام را به سینه می‌زدیم اما اسلام برای ما وسیله است، اسلام برای ما ابزار است و حکومت و قدرت و ریاست، هدف است. اینک بعد از دوران پیامبر و از صدر اسلام تا امروز، بالاخره ما به این هدف رسیدیم. از اینجا به بعد معلوم می‌شود که منظور معاویه از اسلام، فقط جاه‌طلبی و حکومت است ولی به الزامات و اهدافی که در نظر پیامبر گرامی اسلام(ص) بود، به هیچ‌وجه پایبند نبود. این جریان به دنبال محو کردن اسلام و نام پیامبر(ص) بود.

منبع: جستارهایی از تاریخ اسلام، ج۲، ص ۳۷۳ تا ۳۸۰

چراغ راه

افزون‌خواهی و خزانه‌داری

قال الامام علی(ع): «یا ابن ادم! لن تکسب شیئاً فوق قوتک الا کنت خازنا لغیرک»

امام علی(ع) فرمود: ای فرزند آدم! هر چه بیشتر از مقدار خوراکت، به دست می‌آوری، در مورد آن خزانه‌دار دیگران خواهی بود![1]

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۱

حکایت خوبان

روزه واقعی زیبا و سخت است

حضرت محمد(ص) به جابربن عبدالله فرمودند: در این ماه رمضان هر کسی که روز را روزه بگیرد، و قسمتی از شب را عبادت کند، و شکم و شرمگاه خویش را پاک نگه دارد، و زبانش را حفظ کند، از گناهان پاک می‌شود. جابر گفت: چه زیبا است این حدیث! پیامبر اسلام(ص) فرمود: و چه سخت است رعایت این شروط.[1]

حضرت فاطمه(س) فرمود: اگر روزه‌دار، زبان و گوش و چشم و همه اعضا و جوارح خود را نگه ندارد، روزه به چه کار او می‌آید؟![2]

پیامبر گرامی اسلام (ص) به کسانی که فکر می‌کردند، روزه‌داری، فقط خودداری کردن از خوردن و نوشیدن است فرمودند: خداوند عز و جل می‌فرمایند: کسی که همه جوارح و اندام‌های خود را از حرام نگاه ندارد، من نیازی به این ندارم،که به خاطر من از خوردن و آشامیدن خودداری ورزد.[3]

۱. الکافی، ج ۴، ص ۸۷.
۲. دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۲۶۸.
۳- میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۳۹۶.

پرسش و پاسخ

منبر «سلونی» امام علی(ع)

پرسش:

امام علی(ع) در خطبه یا منبر «سلونی قبل ان تفقدونی» چه پاسخ‌هایی را به سؤال‌های مخاطبین خود ارائه داده‌اند؟

پاسخ:

در چهار بخش قبلی پاسخ به این سؤال، امام علی(ع) به سیزده پرسش مخاطبین خود پاسخ‌های حکیمانه‌ای فرمودند. اینک در ادامه دنباله بحث را پی می‌گیریم.

۱۴- سائل چهاردهم از گوشه دیگر مسجد کوفه برخاست و پرسید: یا علی! ما در زندگی چگونه به جنگ با سختی‌ها برویم؟

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود:

۱- به مشکلات زندگی‌تان زمان بدهید تا با گذشت زمان، مشکل برطرف شود.

۲- شرایط بدتر را در نظر بگیرید تا تحمل آن شرایط موجود بر شما آسان شود.

۳- دیگران را شاد کنید، غم را از دل دیگران بربایید تا خداوند نیز غم را از دل شما بربايد و مشکل شما را حل کند.

۴- محرم رازی داشته باشید و مشکلات‌تان را با او در میان بگذارید تا تسکین پیدا کنید.

۵- به نقطه‌های مثبت و زیبای زندگی خود بیاندیشید.

این سؤال کننده هم جواب سؤال خود را گرفت و نشست.

۱۵- سائل پانزدهم از گوشه دیگر مسجد کوفه برخاست و پرسید:

یا علی!آن پدیده چه بود که زنده‌اش، می‌آشامید و مرده‌اش هم می‌خورد؟

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: عصای موسی؛ موقعی که شاخه‌ای بر روی درخت بود، می‌آشامید و موقعی که عصا شد، سحر ساحران را بلعید و خورد.

این سؤال‌کننده هم جواب سوال خود را گرفت و نشست.

۱۶- سائل بعدی از گوشه دیگر مسجد کوفه برخاست و پرسید:

یا علی!اول درختی که روی زمین روییده، کدام درخت بود؟ اول چشمه‌ای که روی زمین جاری شد، کدام چشمه بود؟ اول سنگی که بر روی زمین قرار گرفت، کدام سنگ بود؟

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود:

اول درخت، خرما بود که حضرت آدم آن را با خود از بهشت به زمین آورد و آن را کاشت و تمام خرماهای عالم از آن اول درخت عالم پدید آمد.

اما اول چشمه‌ای که بر روی زمین جاری شد، آب حیات بود که هر کس آن را بیاشامد، زنده خواهد ماند، چنانکه خضر پیامبر آن را نوشید و زنده باقی ماند.

و اول سنگی که بر روی زمین قرار گرفت، سنگ حجرالاسود بود که حضرت آدم آن را از بهشت به دنیا آورد و بر آن زاویه خانه کعبه نصب کرد، ابتدا از برف سفیدتر بود، بعد در اثر حسرت دست زدن کفار و مشرکین به آن، سیاه شد (لذا به آن می‌گویند حجرالاسود سنگ سیاه) سؤال‌کننده شانزدهم هم جواب سؤال خود را گرفت و نشست.

ادامه دارد

سلوک عارفانه

پرهیز از تعلق به مال و مقام رمز ایستادن سالک در مقابل باطل

(بدان ای سالک راه حق!) اگر بخواهید، بی‌خوف و هراس در مقابل باطل بایستید، و از حق دفاع کنید، و ابرقدرتان و سلاح‌های پیشرفته آنان و شیاطین و توطئه‌های آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از میدان به در نکنند، خود را به ساده‌زیستن عادت دهید، و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید. مردان بزرگ که خدمت‌های بزرگ برای ملت‌های خود کرده‌اند، اکثراً ساده‌زیست و بی‌علاقه به زخارف دنیا بوده‌اند.[1]

۱- صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۷۱

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود

تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱

Maaref@kayhan.ir